

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و هفتم، بهار و تابستان ۱۳۹۹: ۲۲۲-۱۹۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل و بررسی اندیشه حکومت اسلامی در «کشف اسرار»

امیرحسین حاتمی*

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل مورد مناقشه درباره اندیشه و فکر سیاسی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، تفاوت فکر سیاسی وی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ با دهه ۴۰ به بعد است. به‌ویژه آنجا که به نظر می‌رسد در کتاب «کشف اسرار» به نوعی نظارت فقیه بر ساختار سیاسی باور دارد و در کتاب «ولایت فقیه»، لزوم حکومت اسلامی به زعامت فقیه را اثبات می‌نماید. بر این مبنا، پرسش مهمی مطرح می‌شود. آیا در کتاب «کشف اسرار» نباید به دنبال اندیشه حکومت اسلامی به آن معنا که در کتاب «ولایت فقیه» تبیین شده، باشیم؟ بسیاری از پژوهشگران از منظرهای مختلفی به این پرسش پاسخ مثبت داده‌اند. اما یافته‌های پژوهش حاضر که عمدتاً مبتنی بر بررسی زمینه‌های نظری است، نشان می‌دهد که در واقع تحول اساسی در فکر سیاسی آیت‌الله خمینی رخ نداده و اندیشه حکومت اسلامی را که در کتاب «ولایت فقیه» توضیح داده شده، می‌توان در کتاب «کشف اسرار» نیز جست‌وجو نمود؛ البته نه بدان صراحت. این عدم صراحت نیز عمدتاً به دلایل تاریخی، سیاسی و مذهبی بوده است.

واژه‌های کلیدی: آیت‌الله خمینی، کشف اسرار، حکومت اسلامی، ولایت فقیه و سیاست.

hatami@hum.ikiu.ac.ir



* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ع)، قزوین، ایران

مقدمه

انقلاب اسلامی از جنبه نظری، بی‌تردید تا اندازه زیادی بر آن فکر سیاسی استوار بود که در اواخر دهه ۴۰ در چارچوب درس‌گفتارهای فقهی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی تبیین و بعدها در قالب کتاب «ولایت فقیه» تدوین شد. در بررسی این فکر سیاسی، بسیاری از محققان، نوعی تحول اساسی را مفروض و اعلام نموده‌اند. بر مبنای این تحول مفروض، آیت‌الله خمینی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ به نوعی گفتمان اصلاح‌طلبی در چارچوب سلطنت مشروطه - البته با دیدی انتقادی - باور داشت. اما تحولات سیاسی و اجتماعی دهه ۴۰ باعث شد که این باور کاملاً متحول و در نهایت به نظریه ولایت فقیه تغییر ماهیت دهد. این محققان دلیل این تحول اساسی را نیز عمدتاً تغییر در زمینه‌ها و شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه ایران و رفتارهای سیاسی حکومت پهلوی می‌دانند (ر.ک: لکزایی، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸؛ قادری، ۱۳۷۴؛ قاضی‌زاده، ۱۳۷۷؛ نبوی، ۱۳۷۷؛ گنجی، ۱۳۷۷). اما در واقع به نظر می‌رسد که این محققان عمدتاً نگاهی سیاسی یا فقهی به مسئله داشته و از زمینه‌های مهم نظری موضوع غافل بوده‌اند.

بررسی و تعمق در این زمینه‌ها، محقق را به نتیجه دیگری می‌رساند. این زمینه‌های نظری عمدتاً به تحولات اندیشه و عمل سیاسی علمای شیعه در دوره قاجار مربوط می‌شود. در حقیقت در دوره قاجار و در مکتب اصولی که به سرعت بر سازمان روحانیت شیعه مسلط شد، فقهای شیعه بسته به شرایط متفاوت سیاسی و مذهبی، در باب حکومت در عصر غیبت کبری، نظریه‌های متفاوتی ابراز می‌کردند. برخی فقها از جنبه نظری بر این اعتقاد بودند که در عصر غیبت کبری، حکومت بر عهده فقهای جامع‌الشرایط است و در عمل نیز تا جایی که امکان داشت در عرصه‌های سیاسی حضور فعال داشتند. اما گروه دیگری از فقها، از جنبه نظری جانب احتیاط نگاه داشتند و در عمل نیز خود را از عرصه‌های عرفی و سیاسی به کلی کنار کشیدند. نماد و چهره برجسته فقهیان اخیر، شیخ مرتضی انصاری صاحب «مکاسب» و چهره بسیار مؤثر فقهای نخست، ملا احمد نراقی صاحب «عوائد الایام» بود. اگر فکر سیاسی آیت‌الله خمینی را از این منظر مورد مذاقه و امعان نظر قرار دهیم، آنگاه دشوار نخواهد بود که بدانیم وی از

لحاظ نظری، در زمره روحانیونی قرار دارد که از دل گرایش نخست برخاستند و در همان چارچوب نیز قابل بررسی خواهد بود.

با وصف آنچه گفته شد، هدف اصلی این پژوهش که با روشی مقایسه‌ای و توصیفی-تحلیلی فراهم آمده، پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا اندیشه سیاسی آیت‌الله خمینی در طول زندگی سیاسی‌اش دچار تحولی اساسی شده است؟ و اینکه آیا اندیشه سیاسی وی در «کشف اسرار» با آنچه بعداً در کتاب «ولایت فقیه» نظریه‌پردازی کرد، تفاوت اساسی دارد؟ بر این مبنا، فرضیه اصلی این مقاله آن است که چارچوبی که اندیشه سیاسی آیت‌الله خمینی در آن تکوین و تکامل یافت، هیچ‌گاه دچار تحول اساسی نشد و صرفاً در برخی مقاطع، بنا بر دلایل مذهبی و اجتماعی، برخی جنبه‌های آن برجسته و برخی جنبه‌های آن کمتر مورد توجه قرار گرفت. این درست همان چیزی است که بسیاری از پژوهشگران از آن به یک تحول اساسی یاد نموده‌اند. در حالی که اساساً چنین تحولی رخ نداده است. همچنین بر این اساس مشخص می‌گردد که اندیشه حکومت اسلامی در کتاب «ولایت فقیه»، اندیشه‌ای ابتکاری نبوده، بلکه زمینه‌های نظری تدوین آن دست‌کم به دو قرن پیش از آن برمی‌گردد.

درباره موضوع مورد بررسی، جدای از آثار محققانی که در بالا ذکر شد، تحقیقات مستقلی نیز منتشر شده است؛ نظیر علی‌زاده و خاتمی (۱۳۹۴)، علی‌زاده (۱۳۹۳)^(۱) و جمال‌زاده و آقادی (۱۳۸۸). اما تقریباً همه این تحقیقات، نوعی تحول اساسی در اندیشه سیاسی امام خمینی (از گفتمان اصلاحی به گفتمان انقلابی) را مفروض گرفته‌اند. در حالی که بر مبنای فرضیه اصلی این مقاله، اندیشه سیاسی امام هیچ‌گاه دچار تحولی اساسی نبوده و در «کشف اسرار» نیز می‌توان باور وی به برقراری حکومت اسلامی را جست‌وجو نمود.

زمینه‌های نظری بحث

در اوایل عصر قاجاریه، عوامل متعددی باعث شد که دخالت نظری و عملی روحانیت در سیاست، جدی‌تر و قابل تأمل‌تر از گذشته مطرح شد. اولین و تأثیرگذارترین عامل، تفوق مکتب فقهی اصولی بود که وحید بهبهانی^(۲) جایگزین اخباری‌گری نمود. استیلای

تفکر اصولی بر حوزه‌های علمی شیعی موجب چرخش رویکرد فقها و مجتهدان شیعه نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی روز (مستحدثه) شد. در واقع «تعلیم عمده مکتب اصولی، حجیت عقل است (پس از ارشاد قرآن و سنت و اجماع) در تمیز دادن قواعد و احکام شریعت، این ایمان به عقل تعالیم دیگر را پیش کشید، ضرورت اجتهاد و...» (عنایت، ۱۳۷۲: ۲۸۷). بدین ترتیب فضا برای پویایی و آزادی عمل و اندیشه مجتهدان بزرگ شیعه در روبه‌رو شدن با مسائل مستحدثه سیاسی و اجتماعی معاصرشان بدون سردرگم ماندن در میان انبوهی از احادیث و روایاتی که صراحتاً چیزی درباره اینگونه مسائل نداشت، فراهم شد. تعالیم اصولی با قول به حجیت عقل و حق اجتهاد، لامحاله ذهن شیعی را پذیرای تحولات اجتماعی کرد و نسبت به توانایی انسان در تنظیم امور اجتماعی ایجاد اطمینان می‌نمود.

دومین عاملی که موجب تحول نظری اندیشه و رویکرد علمای شیعه به مسائل سیاسی در این عصر شد، جنگ‌های ایران و روس و بحث تقابل کفر و اسلام بود. جنگ‌های ایران و روس عملاً این فرصت تاریخی را به روحانیان داد تا در سرنوشت سیاسی کشور مداخله فعال داشته باشند. تجربه این جنگ‌ها به شاهان قاجار و هم به خود روحانیان فهماند که مجتهدان شیعه در عمل تا چه اندازه قدرت دارند و می‌توانستند داشته باشند. از یکسو دستگاه حکومت، پیوندهای نزدیکی با علما برقرار ساخت (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۲۱۵). همچنین در آستانه جنگ‌های ایران و روس، جهت جلب قلوب علما، «واعظ و پیش‌نماز تعیین گشته که در بلاد و قبایل، مسائل جهاد آموزند و سپاه و سرباز و پیاده و سوار و مجاهدین هر دیار را به حدود و رسوم شرعیه آگاه سازند و نماز را در پنج وقت به جماعت گزارند و حفظ حدود شرع را مرعی دارند» (همان: ۲۱۶).

از سوی دیگر علما نیز در جریان جنگ‌های ایران و روسیه، فتحعلی‌شاه را به حمایت‌های کامل خود دلگرم ساختند. میرزای قمی، صاحب «قوانین»، علی‌رغم باورهایی که نسبت به عدم مشروعیت ذاتی سلطان و واجب‌الاطاعه بودن وی داشت، با اعلام اینکه در صورت عدم بسط ید فقها ناچار باید شیوه «المماشاه مع الخلفاء الجور» را برگزید (قمی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۰۴)، راه حمایت از حکومت قاجار را هموار ساخت و شیخ جعفر

نجفی کاشف الغطاء هم بر همین مبنا، چنین به سلطان وقت اذن جهاد می‌دهد: «فقد اذنتُ لِّلسلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان، المحروس بعین عنایه المَلک المَنان، فتحعلی شاه آدام الله ظلّاله علی رؤوس الأنام فی أخذ ما یَتوقَّف علیه تدبیر العساکر و الجنود و ردّ اهل الکفر و الطغیان و الجحود، من خراج أرض مفتوحه بغلبه الاسلام...» (نجفی کاشف الغطاء، ۱۳۸۰، ج: ۴: ۳۳۳).

نزدیکی به حکومت و تقویت حاکمیت سیاسی در زمان فتحعلی شاه در جهت حفظ «بیضه اسلام»^(۳) و مقابله با کفار تفسیر می‌شد؛ زیرا دفاع از یک دولت شیعی در مقابل کفار بر هر چیز دیگر مقدم بود. اما از سوی دیگر، یکی از ارکان اساسی و ذوات مذهب تشیع امامی یعنی اصل غاصبیت حکومت در هر شکل آن در عصر غیبت امام معصوم و عدم مشروعیت حاکمان در این زمان، موجب می‌شد تا علما علی‌رغم پیوندهای نزدیکشان با حکومت فتحعلی شاه نتوانند به آن مشروعیت ذاتی ببخشند.

وجود همین مسئله غاصبیت در کنار شرایط متفاوت سیاسی - تاریخی، سبب شد که روحانیون برجسته شیعه، نظرهای مشابه و یکسانی در باب مسئله حکومت و امور عرفی نداشته باشند. گروهی از فقها و روحانیون با غاصب انگاشتن حکومت غیر معصوم و غیر فقیه در عصر غیبت، باور داشتند که در این زمان، تنها حکومت شرعی و عادل، حکومت یک فقیه است. اما در همان حال، فقهای دیگری نیز بودند که ضمن آنکه بر این غاصبیت تأکید داشتند، در باب اینکه در این عصر چه کسی و با چه حدود و اختیاراتی باید حاکم جامعه اسلامی باشد، با آنان هم‌رأی نبودند. ملا احمد نراقی و شیخ مرتضی انصاری، نماینده مشخص این دو گروه از فقها هستند.

ملا احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۴هـ)

ملا احمد نراقی همانند میرزای قمی و کاشف الغطاء از فقهای پرآوازه و متنفذ سده سیزدهم هجری است. نراقی در سال ۱۱۸۵هـ متولد شد و در سال ۱۲۴۴هـ، سه سال پس از شکست ایران از روسیه در دور دوم جنگ‌ها درگذشت (خوانساری، ۱۳۵۶، ج: ۱: ۱۴۴). وی هرچند استاد کم دیده بود، در زمان خودش ریاست تامه داشت. اهمیت نراقی در این است که وی، اولین فقیهی است که ولایت فقیه را به تفصیل مورد بحث قرار داد و آن را

به صورت یک مسئله فقهی درآورد و دلیل عقلی و ادله متعدد نقلی بر آن گردآوری نمود. آرای وی در این زمینه در کتاب مشهورش، «عوائد الایام» بیان شده است.^(۴)

در «عوائد الایام»، نراقی تنها حکومت مشروع در عصر غیبت را حکومت فقیهان دانسته است. وی می نویسد: «باید دانست که ولایت خدایی بر بندگان برای پیامبر و اوصیای معصومش که سلاطین و شاهان حقیقی اند... امری قطعی و ثابت است. اما نسبت به دیگر کسان، قانون و قاعده بر عدم ولایت و کسی را بر دیگری حق تعرض و دخالت نداشتن است، مگر اینکه خداوند یا پیامبر او یا یکی از اوصیای او، چنین حقی را به شخص معینی تفویض کنند» (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۲۹). از دیدگاه نراقی این منصب تنها به فقها که «الحکام فی زمان الغیبه و النواب عن الائمة» هستند، تفویض شده است. نراقی سپس از نوزده حدیثی یاد می کند که از نظر او طبق آنها، فقیهان تنها حاکمان شایسته جامعه اسلامی هستند. احادیثی که وی به آنها استناد می کند، مانند حدیث «مجارى امور»، «العلماء ورثة الانبياء»، «مقبوله عمر بن حنظله» و حدیث «الحوادث الواقعة» (همان: ۵۳۱)، دقیقاً همان هایی است که دو قرن بعد آیت الله خمینی برای اثبات ولایت مطلقه فقیه به آنها استناد کرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۵۹ به بعد).

نراقی پس از ذکر این احادیث، بحث خود را چنین پی می گیرد که «حوزه ولایت فقها به گستردگی حوزه ولایت پیامبر و امام است. مگر آنکه دلیل روشنی، موردی را از اختیار فقیه مستثنی کند» (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۳۶). نراقی در آرای خود برای نخستین بار در حوزه ولایت فقها به مواردی اشاره می کند که می تواند اولین طلایع های اندیشه سیاسی باشد. نراقی انتظام امور دنیای مردم را از وظایف فقها می شمارد. این اولین تصریح به وظیفه سیاسی فقیهان است. بر این اساس می توان او را قائل به نظریه «ولایت انتصابی عامه فقیهان» دانست.^(۵)

شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱هـ)

شیخ محمدحسن صاحب «جواهر»، چندی قبل از فوتش، شیخ مرتضی انصاری را جانشین خود ساخت (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۵). وی نه تنها در اصول، بلکه در دیگر

زمینه‌های فقهی و شرعی نیز بر دیگران برتری مشخص داشت. به همین دلیل است که «در قلمرو سلطنت تشیع، مدار تدریس به مصنفات آن بزرگوار است و اسلوب استدلال در احکام و اجتهاد در فروع به طریقه دقیقه وی» (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۶). انصاری در سال ۱۲۱۴ هـ متولد شده بود (خوانساری، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۴۷). بنابراین وی سی ساله بود که دور دوم جنگ‌های ایران و روس پایان یافت. وی که احتمالاً ناکامی علما را در جریان این جنگ‌ها مشاهده کرده بود، به کلی از ورود به عالم سیاست اجتناب کرد. به همین دلیل از ایران رخت برپست و به عتبات رفت.

گذشته از اینکه شیخ انصاری در عمل خود را از امور عرفی به کلی جدا نگه داشته بود، در مقام نظر نیز در کتاب مشهور خود «المکاسب»، تصریحی بر نظریه «نیابت عامه فقیهان» - که فقهایی چون نراقی و صاحب جواهر بدان معتقد بودند - نکرد و بدین طریق راهی متفاوت برگزید. شیخ انصاری در تقسیم‌بندی ولایت فقها، سه منصب و حق را مشخص کرده است. یکی «الإفتاء» و فتوا دادن که مربوط به مسائل شرعی است که مردم بدان نیاز دارند. وی این مقام را برای فقیه ثابت و مستمر دانسته است (انصاری، ۱۴۱۰ هـ، ج ۹: ۳۰۴).

منصب دوم «الحکومه فی المرافعات» و قضاوت است که در دعاوی اعمال می‌شود و به نظر شیخ به حیث وجود نص برای فقیه ثابت است (همان: ۳۰۵). سوم، «ولایه التصرف فی الانفس و الاموال» است. شیخ در این باره به صراحت متذکر می‌شود که «مقتضی الاصل، عدم ثبوت الولاية لاحد بشئ من الامور المذكوره» (همان: ۳۱۵) و اصل اولیه را این می‌داند که هیچ‌کس ولایت در تصرف اموال و انفس دیگری را ندارد. مگر پیامبر و امام معصوم که به موجب ادله اربعه (نص، سنت، عقل و اجماع) از جانب خدا، حق تصرف مطلق در کلیه امور شرعی، عرفیه و جان و مال مردم را دارند (همان: ۳۱۸-۳۱۹). ولی این نوع ولایت را که از آن به ولایت غیر مستقله نام می‌برد، برای فقها بر انفس و اموال مردم به طور عموم و گسترده ثابت نمی‌داند (همان: ۳۲۳).

شیخ مرتضی انصاری با محدود کردن اختیارات فقیه به افتا و احکام شرعی، با اشاره به روایاتی که در شأن علما و فقها آمده است و قائلین به نظریه نیابت عامه فقیهان

کوشیده‌اند با استناد به آنها ولایت در تصرف اموال و انفس مردم را برای فقها ثابت کنند و تصریح نموده‌اند که «بعد از ملاحظه سیاق و صدر و ذیل روایات درمی‌یابیم که این روایات در مقام بیان وظایف فقها از جهت احکام شرعیه‌اند، نه به این معنا که ایشان مانند حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم باشند و در اموال مردم بر مردم سزاوارتر باشند... [زیرا] فقیه بر اموال مردم و بر نفوس آنان تسلط ندارد» (انصاری، ۱۴۱۰ه، ج ۹: ۳۲۷-۳۲۸). در نهایت وی پس از بحث‌های یادشده به این نتیجه می‌رسد: «و بالجمله باقامه دلیل علی وجوب الإطاعه الفقیه کالامام الا ما خرج بالدلیل دونه خَرَطُ الْقَتَادَه» (همان: ۳۳۰) که اقامه دلیل بر وجوب اطاعت از فقیه همچون امام به غیر از مواردی که دلیل بر آن وجود دارد، «خَرَطُ الْقَتَادَه»^(۶) است. بدین ترتیب بزرگ‌ترین فقیه و اصولی عصر قاجاریه در عمل و نظر، خود را از گردونه سیاست بیرون کشید و از نظر فقهی، بزرگ‌ترین آبخور علمای بعد از خود شد.

اندیشه حکومت اسلامی در «کشف اسرار»

همان‌گونه که در سطور بالا توضیح داده شد، از یک چشم‌انداز کلی در عصر قاجار در حوزه اندیشه سیاسی فقهای شیعه می‌توان دو گونه برداشت متفاوت نسبت به مباحث مربوط به حوزه سیاست مشاهده نمود. این دو برداشت با فراز و فرودهایی در سال‌های بعد استمرار یافت. بررسی فکر سیاسی آیت‌الله خمینی بیانگر این مسئله است که وی در همه مقاطع حیات علمی و سیاسی خود، همان برداشتی از حکومت داشت که نراقی توضیح داده بود. این مسئله بدان معناست که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، مبتکر نظریه ولایت فقیه نبود و تدوین این نظریه دست‌کم به دو قرن پیش از او بازمی‌گشت. اما مسئله اینجاست که برخی بخش‌ها در کتاب «کشف اسرار» وی که در دهه ۲۰ نوشته شده، وجود دارد که بر مبنای آنها گویا بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در این مقطع صرفاً به نوعی نظارت فقیه بر ساختار سیاسی معتقد است. محققان پیش‌گفته بر همین اساس است که معتقدند آیت‌الله خمینی دست‌کم در این مقطع تاریخی به ولایت فقیه آن‌گونه که در دهه ۴۰ توضیح داد، باور نداشته است.

دو قسمت از مهم‌ترین این بخش‌ها عبارتند از:

«هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ماست. آری آن طور که ما بیان کردیم، اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است. البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود، بهترین تشکیلات است. لکن اکنون که آن را از آنها نمی پذیرند، اینها هم با این نیمه تشکیلات، هیچ گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به هم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت با همان شخص بوده، از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند، وگرنه با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده؛ بلکه بسیاری از علما بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی ها کردند»

(موسوی خمینی، بی تا: ۱۸۶-۱۸۷).

آیت الله خمینی در بخش دیگر، با اشاره به تشکیل مجلس مؤسسان با زور و سرنیزه رضاخان هنگام تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی، به نکته جالب و مهمی اشاره می کند که حد نظارت فقها را از نگاه ایشان روشن می سازد. وی می نویسد:

«ما که می گوییم حکومت و ولایت در این زمان با فقهاست، نمی خواهیم بگوییم فقیه هم شاه و هم وزیر و هم نظامی و هم سناتور است؛ بلکه می گوییم همان طور که یک مجلس مؤسسان تشکیل می شود از افراد یک مملکت و همان مجلس تشکیل یک حکومت و تغییر یک سلطنت می دهد و یکی را به سلطنت انتخاب می کند و همان طور که یک مجلس شورا تشکیل می شود از یک عده اشخاص معلوم الحال... و همه شماها کور کورانه آن را مقدس می شمردید و سلطان را با قرارداد مجلس مؤسسان، سلطان می دانید و به هیچ جای عالم و نظام مملکت بر نمی خورد، اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دین دار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجرای حکم خدا غرضی

نداشته باشند، تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانون‌های خدایی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد و به مال و جان و ناموس آنها تجاوز نکند، به کجای نظام مملکت برخورد می‌کند؟ و همین‌طور اگر مجلس شورای این مملکت از فقهای دین‌دار تشکیل شود یا به نظارت آنها باشد، چنانچه قانون (اساسی) هم همین را می‌گوید، به کجای عالم برخورد می‌کند؟» (موسوی خمینی، بی تا: ۱۸۵).

او در جای دیگر مجدداً نظارت فقها را مطرح می‌کند و آن را علاوه بر قوه مقننه به قوه مجریه هم تسری می‌دهد و نیز پیشنهاد تشکیل مجلس مؤسسانی مرکب از فقها برای انتخاب پادشاه می‌کند. وی می‌نویسد:

«اینکه می‌گویند حکومت باید به دست فقیه باشد نه آن است که فقیه باید شاه و وزیر و سرلشکر و سپاهی و سپور باشد، بلکه فقیه باید نظارت در قوه تقنینیه و در قوه مجریه مملکت اسلامی داشته باشد... ما می‌گوییم مجلس مؤسسانی که تشکیل می‌شود، برای تشکیل یک حکومت یا تغییر یک رژیم باید از فقها و ملاهای خردمند عالی‌مقام که به عدالت و توحید و تقوا و بی‌غرضی و ترک هوی و شهوت موصوف باشند، تشکیل شود تا در انتخاب سلطان، مصالح کشور و توده را سنجیده و شاه عدالت‌خواه مطیع قوانین کشوری که همان قانون‌های خدایی است انتخاب کنند» (همان: ۲۳۳-۲۳۴).

واقعیت آن است که مشابه این بخش‌ها در موارد دیگر نیز در «کشف اسرار» مشاهده می‌شود.^(۷) اما به سه دلیل اصلی نمی‌توان محتوای این بخش‌ها را نشانه عدم باور آیت‌الله خمینی به حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت عامه فقیه در این مقطع دانست: نخستین و مهم‌ترین دلیل اینکه محققانی که چنین برداشتی دارند، عموماً بخش‌های مهم دیگر کتاب «کشف اسرار» را که نشان‌دهنده باور وی به ولایت عامه فقهاست، به هر دلیلی نادیده گرفته‌اند. این بخش‌های نادیده انگاشته شده، به تصریح یا تلویح باور نویسنده کتاب به ولایت عامه فقیه را نشان می‌دهد. او این مباحث را در گفتار سوم و چهارم «کشف اسرار» تبیین نموده است. از آنجا که آیت‌الله خمینی به

جامعیت دین اسلام باور داشت، از این رو معتقد بود که اسلام درباره حکومت، طرح و برنامه دارد و آیات قرآن و سیره پیامبر^(ص) و علی^(ع) مؤید آن است. از این رو می‌نویسد:

«شما از کجا می‌گویید دین تکلیف حکومت را تعیین نکرده؟ اگر تعیین نکرده بود، پیغمبر اسلام چطور تشکیل حکومت کرد و به قول شما در نیم قرن، نیمی از جهان را گرفت؟ آن تشکیلات برخلاف دین بود یا با دستور دین؟ اگر برخلاف بود، چطور پیغمبر اسلام و علی بن ابیطالب خود برخلاف دین رفتار می‌کردند... این همه آیاتی که برای قتال با کفار و جنگ برای استقلال کشور اسلامی و برای کشورگیری در قرآن است، بدون حکومت و تشکیلات صورت می‌گیرد؟... اساس حکومت بر قوه تقنینیه و قوه قضائیه و قوه مجریه و بودجه بیت‌المال است و برای بسط سلطنت و کشورگیری بر جهاد و برای حفظ استقلال کشور و دفع از هجوم اجانب بر دفاع است. همه اینها در قرآن و حدیث اسلام موجود است» (موسوی خمینی، بی تا: ۲۳۷).

آیت‌الله خمینی با تأکید بر رعایت قوانین اسلام در امر حکومت می‌نویسد:

«اگر قوانین اسلام در همین مملکت کوچک ما جریان پیدا کند، روزی بر او می‌آید که پیش قدم در تمام جهان باشد. فسوساً که شهوت‌رانی و خیانت‌کاری‌های زمامداران و اغفال و حيله‌گری‌های اجانب، احکام اسلام را نگذاشت از میانه ورق‌ها بیرون بیاید تا همه ببینند خدای محمد^(ص)، تشکیلات حکومتی را چگونه و بر چه اساس بنا نهاده» (همان: ۲۳۸).

او در ادامه بحث درباره حکومت، اشاره‌هایی به فساد و ظلم دوران رضاشاه می‌کند و سپس قوانین حکومتی اسلام از جمله امور مالی دولت اسلامی را توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

«اگر زندگی همین زندگی ننگین سراسر کدورت است و کشور همین کشور درهم و برهم زیر دست همه جهانیان است، بگذار به هر دو فاتحه بخوانند، شاید پشت سر این مرگ حیاتی و این فاتحه فتوحی باشد. ما می‌گوییم اگر دستورات دینی از میان اوراق به پای عمل بیاید، فاتحه این

زندگی کنونی و کشور امروزی را می‌خوانیم. لکن یک زندگی و کشوری به جهان نمایش می‌دهیم که دستور کلی همه آنها باشد. شما که نمی‌دانید خدای عالم با چه دستور جامع خلل‌ناپذیری، ختم نبوت را اعلان کرده است» (موسوی خمینی، بی تا: ۲۶۳).

به این ترتیب او با بیان دیدگاه اسلام در باب حکومت و تشریح قوانین و مقررات آن، چاره کار را تحول در تمامی شئون مملکتی می‌داند؛ کما اینکه در چند بخش از کتاب «کشف اسرار» به این تحول و تغییرات اساسی صریحاً اشاره کرده است. از جمله می‌نویسد: «این زمامداران خائن یا بی‌خرد، این اجزای بزرگ و کوچک شهوت‌پرست قاچاق باید عوض شود تا کشور عوض شود» (همان: ۲۵۵). و در جای دیگر می‌نویسد: «باید این کشور همه چیزش عوض شود تا روی اصلاح به خودش ببیند، وگرنه فاتحه آن را باید خواند» (همان: ۲۸۶-۲۸۷). در جای دیگر نیز تأکید می‌کند: «ما هم می‌گوییم برای کشور، مدیر و قانون لازم است. لکن مدیر باید کی باشد و قانون باید چه باشد و قانون‌گذار باید چه کسی باشد؟ در اینجا حرف داریم» (همان: ۳۰۳).

منظور آیت‌الله خمینی از «در اینجا حرف داریم» چیست؟ به کمک قطعات دیگر «کشف اسرار»، چندان دشوار نیست که منظور وی را دریابیم. وی در جایی که از آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر... (نسا/۶۲)» صحبت می‌کند، جمله‌های صریح در این زمینه دارد. او تصریح می‌کند: «خدای تعالی به تمام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و اطاعت صاحبان امر را. خدای تعالی در این آیه، تشکیل حکومت اسلام را داده است تا روز قیامت. و پر روشن است که فرمان‌برداری کسی جز این سه واجب نکرده بر تمام امت» (همان: ۱۰۹).

واضح است عبارت «تا روز قیامت»، اشاره بر وجوب اطاعت از اولی‌الامر در عصر غیبت دارد. بر همین اساس وی تلاش دارد تا توضیح دهد که منظور از اولی‌الامر در عصر حاضر چه کسی است؟ آیت‌الله خمینی ابتدا توضیح می‌دهد که «عقل خداداد» به ما می‌گوید که مصداق اولی‌الامر نه پادشاه است، نه سلطان، نه خلیفه و نه حتی رؤسای جمهور؛ زیرا قطعاً اولی‌الامر، کسی که «در تمام احکام از اول امارتش تا آخر کارهایش

یک کلمه برخلاف دستورات خدا و پیغمبر نگوید و عمل نکنند» و تاریخ نشان می‌دهد اینان اشخاصی «جاهل بی‌خرد چپاولچی ستمگر» هستند که «لایق امامت و اولوالامری نیستند» (موسوی خمینی، بی‌تا: ۱۱۱-۱۱۲).

مشخص شد اولی‌الامر چه کسانی نیستند. اما آیا در قطعات دیگر «کشف اسرار» تصریح یا تلویحی هست مبنی بر اینکه اولی‌الامر چه کسی است؟ در واقع بله. در صفحات جلوتر وی به چهار حدیث بسیار مهم اشاره می‌کند. حدیث الحوادث الواقعه، حدیث اللهم ارحم خلفائی، مقبوله عمر بن حنظله و حدیث مجاری امور. نکته بسیار مهم اینکه این احادیث دقیقاً همان روایاتی هستند که دو دهه پس از انتشار «کشف اسرار»، مبنای استدلال‌های آیت‌الله خمینی در کتاب «ولایت فقیه» قرار گرفته است. در کتاب «کشف اسرار»، وی حدیث الحوادث واقعه را اینگونه معنا می‌کند: «هر حادثه که برای شما اتفاق افتاد باید رجوع کنید در آن به راویان احادیث ما، زیرا که آنها حجت‌منند بر شما و من حجت خدا هستم بر آنها. پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند و امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داد». وی بر مبنای حدیث مجاری امور توضیح می‌دهد: «از این روایت ظاهر شود اجرای همه امور به دست علمای شریعت است». همچنین روایت مقبوله «مجتهد را حاکم قرار داده و رد او را رد امام و رد امام را رد خدا، در حد شرک به خدا دانسته» است (همان: ۱۸۸).

این احادیث و استنباط آیت‌الله خمینی به علاوه سایر مقدمات که وی در «کشف اسرار» قبل از این روایات آورده، به روشنی باور او را به لزوم برقراری حکومت اسلامی به زعامت فقیه نشان می‌دهد؛ باوری که دو دهه بعد با صراحت و جسارت بیشتری بیان شد. بر اساس این گفته‌هاست که می‌توان باور داشت در اینکه آیت‌الله خمینی خواستار تحولی بسیار اساسی در نظام حکومتی ایران بوده و در این تردیدی وجود ندارد. وی به عنوان یک فقیه سیاسی، نه تنها خواستار تحول نظام سیاسی در ایران، بلکه خواستار تحول در نظام‌های سیاسی در تمام دنیا بود؛ چنان‌که می‌نویسد:

«تشکیل حکومت‌های امروزی در جهان از روی سرنیزه و زور است. سلطنت‌ها و دولت‌هایی که امروز در کشورهای عالم سراغ داریم، هیچ‌یک از روی یک اساس عدالت و پایه صحیحی که خرد آن را بپذیرد، نیست. این اساس‌ها، همه پوشالی و در عین حال اجباری و از روی فشار و سرنیزه است و خرد هیچ‌گاه با این همراه نیست که یک بشری که در همه فضایل صوری و معنوی با دیگران یا فرق ندارد یا پست‌تر است، به مجرد آنکه با چند نفر دسته‌بندی کرده و با قتل و غارت یک مملکتی را مسخر کرده، حکم‌های او را حق و از روی عدالت بداند و حکومت او را حکومت حق تشخیص دهد» (موسوی خمینی، بی‌تا: ۲۲۱).

او در ادامه سخنان خود با تقبیح آتش‌افروزی هیتلر، به خردمندان و اندیشمندان توصیه می‌کند: «خردمندی که در فکر جهانند، باید ریشه امثال این پندارها را از جهان براندازند تا جهان به آرامش خود برگردد» (همان: ۲۲۲). در جای دیگر مجدداً تأکید می‌کند: «آری ما و همه دانشمندان جهان می‌گوییم که باید حکومت‌های ظالمانه و دیکتاتوری از جهان برداشته شود و به جای آن، حکومت عادلانه خردمندانه نهاده شود» (همان: ۲۳۱). در جای جای «کشف اسرار»، آیت‌الله خمینی تصریحاً یا تلویحاً اشاره می‌کند که تنها فقها می‌توانند چنین حکومت عادلانه‌ای برقرار سازند.

دلیل دوم، فهم نادرست از بخش‌هایی است که ظاهراً بیانگر عدم باور آیت‌الله خمینی به وجوب حکومت فقیه است. وقتی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی از این صحبت می‌کند که «هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ماست»، در واقع این سخن وی ناظر بر بُعد عملی سیره علما و فقهای شیعه بوده، نه فکر سیاسی و بعد نظری مسئله. به دیگر سخن او در اینجا نحوه سلوک علمای شیعه را بیان می‌کند، نه نظر و رأی سیاسی آنها را. وی خود در جای دیگر این مسئله را به روشنی توضیح می‌دهد. در حقیقت از نظر آیت‌الله خمینی، دلایل مخالفت نکردن فقهای پیشین با اصل سلطنت، پرهیز از آشوب و هرج‌ومرج بوده و اگر آنان قدرت داشتند و مردم از آنان استقبال می‌کردند، حکومت مورد نظر خود را تشکیل می‌دادند. به باور وی:

«مجتهدین هیچ وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند. فرضاً که این قوانین را برخلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند، باز مخالفت با آن نکرده و نمی کنند، زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می دانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند، بیشتر از چند امر نیست... و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی برند. با آنکه جز سلطنت خدایی، همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی، همه قوانین باطل و بیهوده است، ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد، محترم می شمارند و لغو نمی کنند» (موسوی خمینی، بی تا: ۱۸۶).

از دقت در اینگونه نظرهای آیت الله خمینی مشخص می گردد که نخست، وی خواستار تحول اساسی در شئون حکومت است؛ دوم اینکه به لحاظ تئوری و نظری قائل به حکومت فقهاست و سوم اینکه با وجود غیر مشروع دانستن نظام سلطنتی پهلوی، اقدام به براندازی آن را به مصلحت نمی دانستند و دلیل این امر بیم از آشوب بود، زیرا به هر حال وجود حکومت ضروری است؛ «از احکام روشن عقل که هیچ کس انکار آن را نمی تواند بکند آن است که در میانه بشر، قانون و حکومت لازم است» (همان: ۱۸۱).

دلیل سوم، انتقادهای شدیدی است که در سراسر «کشف اسرار» از حکومت پهلوی صورت گرفته است. ظاهر و باطن این انتقادهای ساختار سیاسی حاکم را به گونه ای برای مخاطب به تصویر می کشد که تنها راه بهبود اوضاع را نه اصلاح، بلکه از میان برداشتن حکومت تداعی نماید. در یک نمونه می نویسد:

«مقصود شما از زندگی که دین با آن بسازد چیست؟ همین زندگی است که الان دارید می کنید که دست به سوی هر یک دراز می کنیم، می بینیم خلاف مصالح کشور و توده است؟ همین زندگی که باز یک دسته از عمال زمان دیکتاتوری به رنگ دیگر و گفتار دیگر مانند تعزیه گردانها به جان مردم افتادند و آنها را می مکنند؟ همین زندگانی که وضع وزارت و وکالت و همه چیز او را می بینید و می دانید؟ همین زندگانی

که مجالس تأثر و سینماها و مجالس رقص و بال (باله) و مانند اینها در آن است؟ همین زندگانی که لخت کردن زن‌های زیبا سینه‌ها و بازوها و ران‌های خود را در میان خیابان‌ها و اختلاط با جوان‌های شهوتران، اصول آن است و بسیاری از روزنامه‌نویسان بی‌خرد از آن ستایش‌ها می‌کنند و با وجدان و شرف مبارزه می‌نمایند؟ همین زندگانی که کلاه لگنی اجانب و عادات و اخلاق ناستوده آنان پایه شرف و افتخار آن است؟ همین زندگانی که استعمال مشروبات و مسکرات، اساس بزرگ آن است؟ همین زندگانی که مالیات از زن‌های فواحش و مسکرات تشکیل آن را می‌دهد؟ همین زندگانی که رشوه‌خوری و کیسه‌بری، بزرگ‌ترین اساس آن است؟» (موسوی خمینی، بی‌تا: ۲۳۴-۲۳۵).

فسادهای اجتماعی که آیت‌الله خمینی در چند جا اشاره کردند، به اعتقاد وی ناشی از فساد زمامداران و نظام سیاسی بود. از این‌رو معتقد بود: «جمله کلام آنکه این زمامداران خائن یا بی‌خرد، این اجزای بزرگ و کوچک شهوت‌پرست قاچاق باید عوض شود تا کشور عوض شود، وگرنه خواهید از این روزگارهای بدتری دید که اینکه تاکنون دارید پیش آن بهشت است» (همان: ۲۲۵).

در جای دیگر اینگونه در پرده، لزوم تغییر ساختار سیاسی را گوشزد می‌کند: «نظارت ملاهای وارسته فقط می‌تواند قانون کشور را به جریان اندازد و دست چپاولچی‌ها را کوتاه کند، وگرنه شما همه تجربه کردید غالباً این وکلا و وزرای قلبی جز پر کردن کیسه و پرکردن بانک‌های خارجه و پس از کناره‌گیری به سر وقت آنها رفتن، کاری برای کشور نمی‌کنند... تنها چیزی که می‌تواند انسان را از خیانت و جنایتکاری بازدارد، دین است. آن هم در زمامداران ما هیچ نیست و یا اگر هست، به معنی خودش نیست. این سخنان زر و زیوردار عوام‌فریب که این زمامداران همیشه ورد زبان خود کردند و برای وطن و کشور سنگ به سینه می‌زنند، برای اغفال توده است و پرکردن کیسه خود... تا چند میلیون از کرسی وکالت استفاده توقع نباشد، چندصد هزار تومان خرج آن نمی‌شود و یک رأی به صد

تومان و دویست تومان خریداری نمی‌شود. اینان که برای کشور و خدمت به میهن عزیز زیر بار گران وزارت رفتند، قبل از وزارت و بعد از دو سال وزارت آنها را بسنجید و سندهای مالکیت آنها را ببینید تا بهتر از این مطلب را دریابید. برای اشغال یک کرسی وکالت، یک منتظرالوکاله پارک چندین صدهزار تومانی برای فلان وزیر در مرکز درست می‌کند. اینها برای خدمت به میهن است؟» (موسوی خمینی، بی‌تا: ۲۳۳-۲۳۴).

گفته شد بر مبنای سه دلیل یادشده، آیت‌الله خمینی در مقطع زمانی که «کشف اسرار» را می‌نوشت هم به حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت عامه فقیه باور داشت. اما واقعاً چرا در «کشف اسرار» برخلاف کتاب «ولایت فقیه»، به صراحت این نظریه را تبیین نکرد و همان‌گونه که گفته شد، صرفاً بر برخی از جنبه‌های آن تأکید ورزید. اگر در «کشف اسرار» به شکلی غیر منسجم و حتی گاهی غیر صریح به لزوم تشکیل حکومت اشاره شده، در کتاب «ولایت فقیه» به شکلی کاملاً صریح و بی‌پرده و منسجم بر آن تأکید ورزیده است:

«از غیبت صغرا تاکنون بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صدهزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد. در طول این مدت مدید، احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه تبلیغ و بیان و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت‌فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟... اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است... ما چاره‌ای نداریم جز اینکه دستگاه‌های حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیئت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند و انقلاب اسلامی را به پیروزی برسانند» (همان، ۱۳۷۷: ۲۸).

سرانجام آیت‌الله خمینی در خاتمه این دروس، پس از ترسیم جایگزین حکومت‌های نامشروع در عصر غیبت، از علما دعوت کرد تا جهت برپایی حکومت اسلامی تلاش کنند: «ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم... برنامه و روش تبلیغات خود را تکمیل کنید و در معرفی اسلام جدیت به خرج دهید و تصمیم به تشکیل حکومت اسلام بگیرید و در این راه پیش‌قدم شوید و دست به دست مردم مبارز و آزادی‌خواه بدهید. حکومت اسلامی قطعاً برقرار خواهد شد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۷: ۱۱۵-۱۲۲).

پاسخ به پرسش مهم یادشده را می‌باید با بازگشتی مجدد به زمینه‌های نظری پیش‌گفته در دوره قاجار و تداوم آنها در دوره‌های بعد جست‌وجو کرد. واقعیت آن است که هرچند برداشت‌های متفاوت از چگونگی حکومت در عصر غیبت تا دوره پهلوی و پس از آن استمرار داشت، بسته به شرایط تاریخی و سیاسی در دوره‌های زمانی مختلف، گاهی یکی بر دیگری برتری می‌یافت و بر اندیشه اکثریت علما حاکم می‌شد. برای نمونه هرج و مرج و ویرانگری که پس از ناکامی مشروطه‌خواهان در استقرار یک نظام مقتدر مشروطه - رویدادی که علما در آن نقش بسیار فعالی داشتند - گریبان ایران و ایرانیان را گرفت، سبب دلسردی و ناامیدی قاطبه علما و فقها و در نهایت دوری آنان از حوزه‌های عرفی و سیاسی در آستانه تشکیل دولت پهلوی شد. بدین‌سان روحانیون معتقد به «نیابت عامه فقیهان» به حاشیه رفتند و فقیهانی سر برآوردند که نه در عمل و نه در عالم نظر، تمایلی به دخالت در امور عرفی و سیاسی نداشتند؛ فقیهانی نظیر سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ عبدالکریم حائری و پس از آنها آیت‌الله بروجردی. این سه فقیه و مرجع بزرگ شیعه به گرایش تعلق داشتند که چهره برجسته آن، شیخ مرتضی انصاری بود.

برای روشن‌تر شدن بحث می‌توان به برخی از آرای آیت‌الله بروجردی در این زمینه اشاره کرد. آیت‌الله بروجردی درباره دخالت روحانیت در سیاست معتقد بود: «چون ما درست وارد اوضاع نیستیم. می‌ترسم ما را فریب دهند... و احیاناً لطمه به دین و حیثیت اسلام وارد شود» (گرامی، ۱۳۸۱: ۳۵۲). آیت‌الله بروجردی همواره مواظب بود مبدا «مقام شامخ روحانیت و مرجعیت... دستخوش هوا و هوس سیاست‌مداران گردد» (منظور الاجداد،

۱۳۷۹: ۴۶۹-۴۶۸). به همین دلیل بود که هرچند با شروع مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت مصدق و کاشانی انتظار داشتند آیت‌الله بروجردی از این جریان حمایت کند، تأکید داشت که «من در قضایایی که وارد نباشم و آغاز و پایان آن را ندانم و نتوانم پیش‌بینی کنم، وارد نمی‌شوم. این قضیه ملی شدن صنعت نفت را نمی‌دانم چیست، چه خواهد شد و آینده در دست چه کسی خواهد بود» (منظور الاجداد، ۱۳۷۹: ۴۲۲). حتی درباره فراندوم مصدق و درخواست دربار برای تحریم این انتخابات گفته بود: «گرچه با این جریان موافقتی ندارد، ولی فراندوم امری سیاسی است و انحلال مجلس، ربطی به شرع و اصول دین ندارد. به همین دلیل نمی‌تواند مشارکت در آن را تحریم کند» (همان: ۴۲۳).

مرجعیت شیعه در این دوره به رهبری آیت‌الله بروجردی در جریان کودتای ۲۸ مرداد هم بی‌تفاوت ماند و سیاست بی‌طرفی در پیش گرفت و حتی در برابر بازگشت شاه به قدرت که آن را مانعی بر سر راه بی‌دینی کمونیست‌ها و حکومت وحشت آنان می‌دید، سکوت کرد. بعد از آن هم روابط مرجعیت با شاه در حد تذکر دادن و توصیه بود (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۲۲). وی کوشید به تقیه روی آورد و سکوت پیشه کند. او حوزویان را از ورود به مسائل سیاسی منع نمود و حتی از اعلام نظر درباره زاهدی - دولت کودتا - خودداری کرد (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۲۰). از همه اینها گذشته او حتی نظر مناسبی نسبت به فداییان اسلام نداشت و برخی روش‌های فداییان را هم نمی‌پسندید و گاهی با آنان برخوردی صریح داشت (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۱۳-۱۱۴).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، گزارش‌های فوق به روشنی عمل و نظر آیت‌الله بروجردی را - که کاملاً مشابه آرای اصفهانی و حائری بود - در دوری از اموری عرفی و سیاسی نشان می‌دهد. با این وصف، به توضیح نیاز ندارد که بدانیم آیت‌الله خمینی در چنین فضایی و با گستردگی و فراگیری روحیه و اندیشه کناره‌گیری از حوزه‌های عرفی و عمومی، چرا اندیشه حکومت اسلامی را در «کشف اسرار» به روشنی و وضوح درس گفتارهای اواخر دهه ۴۰ تبیین ننموده است. بی‌شک تسلط و سیطره اندیشه‌ای که شیخ مرتضی انصاری چهره برجسته آن بود، در دهه‌های ۲۰ و ۳۰، مجال برای بسط و گسترش نظریه نیابت عامه فقیهان نمی‌داد.

همین مسئله محدودیت‌های زمانی را خود آیت‌الله خمینی به روشنی در «کشف اسرار» تصریح کرده است:

«البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود، بهترین تشکیلات است. لکن اکنون که آن را از آنها (علما) نمی‌پذیرند، اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچگاه مخالفت نکرده...» (موسوی خمینی، بی‌تا: ۱۸۶).

نتیجه‌گیری

مطالعه و بررسی زمینه‌های نظری اندیشه حکومت اسلامی بیانگر این مسئله اساسی است که تدوین و تنسيق این اندیشه دست کم به دو سده پیش برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که نراقی، «عوائد الایام» را می‌نوشت. درست در همین زمان، گرایش دیگری در میان فقهای شیعه پدید آمد که تمایلی به طرح این مسئله نداشتند و در عمل و نظر، خود را از عالم سیاست کنار کشیدند. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که نظریه ولایت فقیه یا همان حکومت اسلامی مبتنی بر زعامت فقیه، که در درس‌گفتارهای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در اواخر دهه ۴۰ تبیین شد، نظریه‌ای ابتکاری و نوپدید بود. این اندیشه در آثار نراقی و صاحب‌جواهر و دیگر فقهای همفکر آنان تکوین و بسط یافت و در اندیشه آیت‌الله خمینی به مرحله نهایی خود رسید.

اما در میان آثار آیت‌الله خمینی، کتاب «کشف اسرار» وی مشتمل بر بخش‌هایی است که گویا وی در مقطع زمانی دهه ۲۰ که این کتاب نگاشته شده، باوری به ولایت عامه فقیه و حکومت اسلامی به آن معنا که در دهه ۴۰ طرح‌ریزی نمود، نداشته است. نتیجه این مسئله آن است که آیت‌الله خمینی در اواخر دهه ۴۰ و به دنبال برخی تحولات سیاسی و اجتماعی، اندیشه ولایت فقیه را به مثابه جایگزینی برای نظام سلطنتی ابداع نمود. این مسئله از دو منظر نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. نخست آنکه بررسی زمینه‌های بحث نشان می‌دهد که ملاحمد نراقی در کتاب «عوائد الایام» و بعد از او صاحب‌جواهر به گونه‌ای روشن نخستین گام‌های تدوین نظریه ولایت عامه فقها را برداشته‌اند و این نظریه در طول دو سده بعد بسط یافت.

دلیل دوم، متن کتاب «کشف اسرار» است. اینکه به هر دلیل برخی پژوهشگران صرفاً بر بخش‌های خاص تأکید نموده، برخی از قسمت‌های مهم دیگر را نادیده انگاشته‌اند. مطالعه این بخش‌های نادیده انگاشته شده، به روشنی گویای باور آیت‌الله خمینی به اندیشه‌ای است که نراقی و صاحب جواهر بدان باور داشتند؛ نظریه ولایت عامه فقیه. بدیهی است بنا بر دلایل مهم مذهبی و اجتماعی، بیان آیت‌الله خمینی در تبیین اندیشه حکومت اسلامی در کشف اسرار به صراحت بیان وی در کتاب «ولایت فقیه» نیست. از قراین متعدد می‌توان استنباط نمود که حضور و سیطره تفکری که چندان تمایلی به حضور در حوزه‌های عرفی و عمومی نداشت بر مرجعیت شیعه، مهم‌ترین دلیلی بود که بر مبنای آن، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی تمایل نداشت آنچه را به نظر او درست می‌آمد، به صراحت بیان کند، تا چنین به نظر نرسد که وی در تقابل با مرجعیت تام جهان تشیع قرار دارد.

نمی‌توان در این تردید داشت که فقیهانی نظیر اصفهانی، حائری و بروجردی از دیدگاه نظری بیش از آنکه به مبانی فقه و فکر سیاسی نراقی نزدیک باشند، به مبانی فقه و فکر غیر سیاسی شیخ مرتضی انصاری نزدیک بودند. همین مانعی بر سر راه فقها و علمایی بود که آبخور فکری‌شان اندیشه حکومت اسلامی نراقی بود. در رأس این فقها، آیت‌الله خمینی قرار داشت. اما پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، فضا و زمینه مذهبی و اجتماعی لازم برای بروز و ظهور نظریه ولایت فقیه فراهم شد، به گونه‌ای که چند سال بعد و در سال ۱۳۴۸، آیت‌الله خمینی درس‌گفتارهای ولایت فقیه خویش را تبیین و منتشر نمودند. بدین‌سان در چرخشی مذهبی، بعد از سال‌ها گرایش معطوف به قدرت سیاسی، گرایش رقیب را به حاشیه راند و خود در متن رویدادها قرار گرفت.

پی‌نوشت

۱. لازم به ذکر است که دو مقاله علی‌زاده در واقع یک مقاله است که در دو مجله متفاوت

منتشر شده است!

۲. برای شرح جزئیات زندگی او ر.ک: خوانساری، ۱۳۵۶، ج ۲: ۲۸۳ به بعد.

۳. میرزای قمی بحث جالبی درباره این واژه و چرایی اطلاق آن دارد. ر.ک: قمی، ۱۳۷۱، ج ۱:

۳۷۶.

۴. برای بخش مربوط به ولایت فقیه عواید الایام که به فارسی ترجمه شده است، ر.ک: نراقی، بی تا.

۵. برای بحث بیشتر درباره این نظریه ر.ک: کدیور، ۱۳۷۸: ۸۰ به بعد.

۶. «خرط القتاده» در لغت به معنای کندن تیغ‌های بوته خار با دست است. شیخ انصاری این

تعبیر را برای نشان دادن دشواری اثبات ولایت سیاسی فقیهان به کار برده است.

۷. برای تحلیل این بخش‌ها ر.ک: بهشتی سرشت، ۱۳۹۱: ۹۴ به بعد.



منابع

- اعتماد السلطنه، محمدحسن (۱۳۷۴) المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر.
- انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۰هـ) المکاسب، تحقیق سید محمد کلانتر، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات.
- بهشتی سرشت، محسن (۱۳۹۱) زمانه و زندگی امام خمینی، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱) جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جمال‌زاده، ناصر و میثم آقاداتی (۱۳۸۸) «جایگاه و تأثیر کتاب کشف اسرار امام خمینی در تحولات سیاسی تاریخ معاصر ایران»، رهیافت انقلاب اسلامی، شماره ۹، صص ۸۱-۹۸.
- خوانساری، سید محمدباقر (۱۳۵۶) روضات الجنات، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیة.
- علی‌زاده، محمدحسین (۱۳۹۳) «بررسی دیدگاه‌های امام خمینی در کتاب کشف‌الاسرار»، تاریخ پژوهی، شماره ۶۰، صص ۱۱۳-۱۳۰.
- علی‌زاده، محمدحسین و مسعود خاتمی (۱۳۹۴) «بررسی دیدگاه‌های امام خمینی در دو کتاب کشف اسرار و تحریر الوسیله»، رهیافت تاریخی، شماره ۱۱، صص ۲۹۱-۳۰۵.
- عنایت، حمید (۱۳۷۲) اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی.
- قادری، سید علی (۱۳۷۴) «امام خمینی در پنج حوزه معرفت سیاسی»، مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.
- قاضی‌زاده، کاظم (۱۳۷۷) اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.
- قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۷۱) جامع الشتات، به کوشش مرتضی رضوی، تهران، کیهان.
- کدیور، محسن (۱۳۷۸) نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران، نی.
- گرامی، محمدعلی (۱۳۸۱) خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- گنجی، اکبر (۱۳۷۷) «دو قرائت امام خمینی از نظریه ولایت فقیه: دولت دینی و دین دولتی»، مجله کیان، شماره ۴۱، صص ۱۸-۲۶.
- لکزایی، نجف (۱۳۷۷) «منطق تحول در اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی»، در: جرعه جاری: مجموعه سی مقاله پژوهشی پیرامون انقلاب اسلامی ایران، به اهتمام علی ذوعلم، پژوهشگاه

فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.

----- (۱۳۷۸) «ثبات و تحول در اندیشه سیاسی امام خمینی»، مجله علوم سیاسی، سال دوم،

شماره ۵، صص ۷۷-۹۸.

مفتون دنلی (۱۳۸۳) مآثر سلطانی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.

منظور الاجداد، حسین (۱۳۷۹) مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران، شیرازه.

موحد، محمدعلی (۱۳۷۸) خواب آشفته نفت، تهران، کارنامه.

موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۷) ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

----- (بی تا) کشف اسرار، بی جا.

نبوی، سید عبدالامیر (۱۳۷۷) «تطور اندیشه امام خمینی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق،

شماره ۶ و ۷، صص ۱۰۷-۱۳۴.

نجفی کاشف‌الغطا، شیخ جعفر (۱۳۸۰) کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، قم، بوستان کتاب.

نراقی، ملاحمد (۱۳۷۵) عوائد الایام، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه

قم.

----- (بی تا) شئون فقیه، ترجمه سید جمال موسوی، تهران، واحد تحقیقات اسلامی بنیاد

بعثت.

